مسأله 412: تقدیم طواف بر وقوفین

جلسه 76-702

**سه‌شنبه - 20/11/94**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به این هست که آیا تقدیم طواف حج و سعی بر وقوفین اختیارا جائز هست یا جائز نیست؟

منسوب به جمیع علماء شیعه هست که در حال اختیار تقدیم جائز نیست و فقط استثناء شده‌اند معذورین. مثل شیخ کبیر، زنی که خوف این دارد که بعد از رجوع از منی حائض بشود و یا شخص مریض. این‌ها جائز هست تقدیم کنند طواف را و نماز طواف را بر وقوفین.

البته مشهور گفته‌اند که این‌ها سعی و طواف نساء را هم مقدم می‌کنند. آقای خوئی می‌فرمایند نخیر؛ فقط طواف را مقدم می‌کنند این معذورین. سعی و طواف نساء باشد برای بعد. خودش توانست خودش بجا بیاورد نتوانست نائب بگیرد.

یک قول سومی هست برای معذورین که می‌گویند طواف و سعی را مقدم می‌کنند. طواف نساء باشد برای بعد که قول آقای زنجانی هست.

[سؤال: ... جواب:] در مختار اجماع علماء‌ شیعه ادعا شده بر عدم جواز تقدیم. در مضطر و معذور مثل شیخ کبیر، المرأة التی تخاف الحیض، المریض مشهور می‌گویند طواف، سعی، طواف نساء را مقدم می‌دارند بر وقوفین. آقای خوئی فرموده این‌ها فقط طواف را مقدم می‌دارند. مگر آن کسی که خائف بر جانش هست از عدوّ که می‌خواهد همان شب دهم کل جمرات را جمرات سه شب را رمی بکند و از همانجا برود به وطنش و الا بماند دستگیر می‌شود کشته می‌شود. او بله؛ کل اعمال را مقدم می‌کند. اما شیخ کبیر و مرأة تخاف الحیض و مریض فقط طواف را آقای خوئی فرموده مقدم می‌کنند بر خلاف مشهور که می‌گویند هر سه عمل را طواف، سعی، طواف نساء را مقدم می‌کنند که عرض کردم آقای زنجانی یک قول متوسطی را قائلند که طواف و سعی را مقدم می‌کنند اما طواف نساء را می‌گذارد برای بعد از رجوع از منی که دلیل‌های‌شان را ان‌شاءالله بررسی می‌کنیم. فعلا بحث‌مان راجع به مختار هست.

در حج قران و افراد شکی نیست که جائز است تقدیم طواف و سعی. طواف نساء فقط تاخیر می‌افتد در حج قران و افراد. و لکن در حج تمتع فرموده‌اند که اجماع علماء بر عدم جواز تقدیم طواف و سعی هست بر مختار.

[سؤال: ... جواب:] طواف نساء در حج افراد و قرآن‌که جائز هست تقدیم طواف و سعی ظاهرا چون و طوافٌ بعد الحج و هو طواف النساء. طواف نساء بعد از وقوفین هست حداقل برای مختار. فقط طواف و سعی را مختار در حج قران و افراد مقدم می‌دارد. بحث این است که متمتع هم همین حکم را دارد؟

در جواهر می‌گوید یجب علی المتمتع تاخیر الطواف و السعی حتی یقف بالموقفین و یقضی مناسک المنی یوم النحر بلاخلاف معتد به أجده.

چرا می‌گوید معتدبه؟ چون صاحب مدارک می‌گوید لولا الاجماع باید قائل بشویم به جواز تقدیم طواف و سعی بر مختار. و صاحب حدائق هم متوقف شده در مسأله. صاحب جواهر برای این می‌گوید بلاخلاف محقق معتد به أجده بل الاجماع بقسمیه علیه. هم اجماع محصل داریم هم اجماع منقول. چون در کلمات اجماع زیاد نقل شده بر این مطلوب. بل المحکی منهما مستفیض او متواتر. ایشان می‌گوید محکی منهما؛ این مستفیض یا متواتر است. این منهما حالا بر می‌گردد به نفی خلاف و اجماع. یعنی محکی از لاخلاف و اجماع؛ محکی از این دو هم از خلاف هم از اجماع. بل المحکی منهما احتمال دارد معنایش این باشد. یک احتمال هم هست که بل المحکی منهما یعنی قسم دوم از این دو قسم اجماع که عبارت است از اجماع منقول. المحکی من قسمی الاجماع. این هم محتمل است. اما در اینجا می‌شود همان بیان اول را مطرح کنیم: المحکی منهما یعنی محکی از لاخلاف و الاجماع. مستفیض او متواتر بل فی محکی المعتبر و المنتهی و التذکرة نسبته الی اجماع العلماء کافة. یعنی اجماع عامه و خاصه بر این مطلب هست.

در مدارک فرموده لولا الاجماع ما اقرب این می‌دانیم که جائز است تقدیم طواف و سعی بر مختار.

صاحب حدائق گفته انا متوقف. چرا؟ چون روایات صحیحه‌ای داریم که مفادش این است که جائز است تقدیم طواف و سعی که این روایات را می‌خوانیم:

صحیحه ابن بکیر و جمیل جمیعا عن ابی عبدالله علیه السلام

[سؤال: ... جواب:] حالا عبدالله بن بکیر به لحاظ او می‌شود موثق و لکن جمیل بن دراج در سند هست، در عرض ابن بکیر به این لحاظ می‌شود صحیحه.

عن ابی عبدالله علیه السلام انهما سألاه عن المتمتع یقدم طوافه و سعیه فی الحج؟ فقال هما سیان قدمت او اخرت.

ظاهر "هما سیان قدمت او اخرت" این ضمیر هما بر می‌گردد به همین تقدیم و تاخیر. یعنی هر دو مانند هم هستند چرا تقدیم کنی بر وقوفین طواف و سعی را چه تاخیر بیندازی.

برخی احتمال دادند هما بخورد به طواف و سعی. طواف و سعی یک حکم دارند به لحاظ جواز تقدیم یا وجوب تاخیر. کانه سعی را که نمی‌توانیم مقدم کنی؛ طواف هم حکمش مانند حکم سعی است.

این توجیه انصافا خلاف ظاهر است. هما سیان بگوییم الطواف و السعی فی حکم واحد بلحاظ جواز التقدیم او وجوب التاخیر، بعد بگوییم بعدش امام مقدر گرفتند بحیث ان السعی لایجوز تقدیمه فالطواف مثله، خدائیش عرفی نیست این احتمال. هما سیان یعنی تقدیم و تاخیر مساوی هستند. ظاهرش این است.

[سؤال: ... جواب:] نه؛ گاهی می‌گوید جائز است ما روز جمعه گفتند باید سور بدهید شما می‌گویید جائز است ما روز پنجشنبه سور بدهیم؟ می‌گویید هما سیان؛ پنجشنبه سور بدهی یا جمعه سور بدهی. ... هر تقدیمی متضایف با تاخیر است. بعد هم آمدند گفتند. مرجع ضمیر را هم تکرار کردند: قدمت او اخرت. ... هما سیان قدمت او اخرت. ظاهر عرفیش این است. اگر هما بخورد به طواف و سعی جواب سؤال داده نشد. ... مگر او سؤال کرد از این‌که می‌شود بین طواف و سعی جدائی انداخت تا بگویید این‌ها قبل جدا شدن از هم نیستند. او می‌گوید المتمتع یقدم طوافه و سعیه فی الحج؟ شما جواب سؤال او را ندادید. گفتید طواف و سعی این‌ها با هم پیوند خورده‌اند در تقدیم و تاخیر. ... مرحوم آقای داماد مطرح کرده.

در صحیحه حفص بن البختری فی تعجیل الطواف قبل الخروج الی منی اینجا که ندارد و السعی باز امام فرمود هما سواء اخر ذلک او قدمه یعنی للمتمتع. اینجا روشن است که سعی نبود در عبارت.

[سؤال: ... جواب:] سألته عن تعجیل الطواف قبل الخروج الی منی فقال هما سواء اخر ذلک او قدمه. هما به چی بر می‌گردد؟ هما به همین اخر ذلک او قدمه بر می‌گردد که بعدش ذکر شده. سعی را که نگفته بودند تا به سعی بر گردد.

یعنی المتمتع. این اشکال که بگوییم یعنی للمتمتع که کلام امام نیست. راوی از خودش گفت. راوی از خودش گفت که اصل این است که حسا نقل می‌کند. می‌خواهد بگوید موضوع بحث متمتع بود.

[سؤال: ... جواب:] در فقیه که مصدر اصلی هست این‌طور است: ابن ابی عمیر عن حفص بن البختری عن ابی الحسن علیه السلام فی تعجیل الطواف قبل خروجه الی منی فقال هما سواء اخر ذلک او قدمه یعنی المتمتع. حالا یکی بگوید مقصود این یعنی المتمتع بگوید این کلام صدوق است. این یک حرفی است. این اشکال را ما خیلی غیر عرفی نمی‌دانیم. چون من لایحضره الفقیه کتاب فتوی است. و لذا مرحوم مجلسی اول در شرح روضة المتقین اشاره می‌کند گاهی که هذا من کلام الصدوق یا هذا محتمل کونه من کلام الصدوق. این‌که بگوییم یعنی المتمتع کلام صدوق است این محتمل است. ما این احتمال را خالی از وجه نمی‌دانیم.

[سؤال: ... جواب:] نه؛ حالا این روایت را این‌طور معنا کرده. ... باب تقدیم طواف الحج و طواف النساء قبل السعی و قبل الخروج الی منی. این روایات را که نقل می‌کند روایات مقابل را هم نقل می‌کند. معتبره اسحاق بن عمار را نقل می‌کند که عنی المتمتع اذا کان شیخا کبیرا او امرأة تخاف الحیض یعجل الطواف للحج قبل ان یأتی منی؟ قال نعم من هو هکذا یعجل. کسی که شیخ کبیر یا امرأة‌ای تخاف الحیض هست تقدیم کند طواف را. من هو هکذا یعجل. مفهوم دارد و صدوق این را نقل کرده. و در کتب دیگرش هم ظاهرا قائل به جواز تقدیم مطلق نیست فقط مختص می‌کند به شیخ کبیر و امرأة تخاف الحیض. ... ما که بحث روایی که نکردیم. آقایان می‌خواهند بگویند فتوی صدوق هم پس جواز تقدیم بوده بر مختار. ما این را اشکال کردیم گفتیم نه؛ فتوی صدوق جواز تقدیم نبوده اما این روایات را بررسی می‌کنیم.

روایت سوم: صحیحه صفوان عن عبدالرحمن بن حجاج عن علی بن یقطین قال سألت اباابراهیم علیه السلام عن الرجل یتمتع ثم یهل بالحج فیطوف بالبیت و یسعی بین الصفا و المروة قبل خروجه الی منی فقال: لابأس. این هم دلیل بر جواز تقدیم است للمختار.

[سؤال: ... جواب:] یعنی یحرم بالحج. یرفع صوته بالتلبیة. یا یرفع صوته بنیة الحج.

این سه روایت بود که عمدتا روایت اول و سوم بود. روایت دوم هم با آن شبهه‌ای که یعنی المتمتع کلام صدوق باشد یک مقدار مشکل پیدا کرد. این تاثیر دارد در بحث‌های آینده که اگر این کثرت این روایات به حدی باشد که قطعی الصدور بشود اجمالا در بحث‌های بعدی خیلی اثر دارد. اگر دو تا باشد زور دارد بگوییم قطعی الصدور است. اما اگر سه تا باشد آسان‌تر می‌شود گفت قطعی الصدور است اجمالا.

[سؤال: ... جواب:] مردم در زمان‌های قدیم به سنت عمل می‌کردند. روز هشتم محرم می‌شدند شب نهم می‌رفتند منی تا نماز صبح را در منی می‌خواندند کوچ می‌کردند به سمت عرفات طبق سنت پیامبر. و این سنت هست بلکه بر امیر الحاج واجب هست. حالا ما این سنت را ترک کردیم بحث دیگری است. حالا نمی‌خواهم بگویم بد کردیم که ترک کردیم بالاخره ترک کردیم. ثم یخرج الی منی اصلا طریق عرفات منی بوده. حالا اگر هم نمی‌خواست بماند شب نهم در منی دیر هم می‌خواست برود، از راه منی می‌رفتند عرفات.

[سؤال: ... جواب:] فی تعجیل الطواف قبل خروجه الی منی. ... الرجل یتمتع ثم یهل بالحج فیطوف بالبیت و یسعی بین الصفا و المروة قبل خروجه الی منی. ... طواف و سعی.

[سؤال: ... جواب:] با هم پرسیدند. شما با هم توافق می‌کنید بروید یک سؤالی از یک آقایی بکنید می‌گویید سؤال کردیم. ... ناقل همان راوی بعد است.

در مقابل این روایات روایات دیگری است که استظهار شده که این روایات مفهوم دارد. بلکه بعضی از این‌ها منطوق دارد که فقط معذورین حق تقدیم طواف دارند.

روایت اول: صحیحه حلبی عن ابی عبد الله علیه السلام لاباس بتعجیل الطواف للشیخ الکبیر و المرأة تخاف الحیض قبل ان تخرج الی منی.

اگر بنا بود که تعجیل طواف تقدیم طواف مطلقا جائز باشد چرا می‌فرمود لاباس بتعجیل الطواف للشیخ الکبیر و المرأة تخاف الحیض قبل ان تخرج الی منی. ظاهر این قید زائد این است که احترازی است. اگر قید، احترازی نباشد، عرفا لغو می‌شود. و لذا در مواردی که نکته عرفیه‌ای ندارد ذکر وصف بعد از موصوف، عرف مفهوم فی الجملة می‌فهمد. اکرم العالم العادل مفهوم فی الجملة می‌فهمد که یعنی مطلق عالم وجوب اکرام ندارد. و الا اگر مطلق اکرام [عالم] وجوب اکرام داشت پس چرا گفت اکرم العالم العادل؟

[سؤال: ... جواب:] احتمال ممنوعیت که برای همه می‌دهند. اگر جائز باشد تقدیم طواف مطلقا بگویند لاباس بتقدیم الطواف.

[سؤال: ... جواب:] بله، این احتمال که ایشان ذکر می‌کنند که لابأس یعنی کراهت هم ندارد. بقیه مکروه است یعنی اقل ثوابا است که تقدیم کنند طواف و سعی را. ولی شیخ کبیر و المرأة التی تخاف الحیض مکروه هم نیست. این خلاف ظاهر است. ظاهر لاباس اصل جواز را بیان می‌کند و ظاهرش این است که بر مختار جائز نیست تقدیم. ولی در مقام جمع ممکن است کسی این‌طور توجیه کند. و لکن مشکل این است که این روایت با هما سیان قدمت او اخرت چطور می‌سازد. هما سیان یعنی فرقی نمی‌کند چه مقدم بکنی چه مؤخر بکنی. او را بگوییم اصل جواز این لاباس را هم بگوییم در شیخ کبیر و مرأة‌ای که تخاف الحیض کراهت هم ندارد برای بقیه کراهت دارد. این جمع باید بحث کنیم. ظاهرا جمع عرفی نیست. حالا اجازه بدهید روایات را بخوانیم تا به مقام جمعش برسیم.

صحیحه حلبی روایت دوم: معتبره اسماعیل بن عبدالخالق هست که نجاشی توثیقش کرده. سمعت اباعبدالله یقول لاباس ان یعجل الشیخ الکبیر و المریض و المرأة و المعلول طواف الحج قبل ان یخرج الی منی.

این اگر برای مطلقا جائز باشد چرا خصوص این‌ها را ذکر کرد. البته مراد از مرأة همان مرأة‌ای است که تخاف الحیض. و الا با آن قیدی که در روایات دیگر زد که و المرأة تخاف الحیض معلوم می‌شود مطلق مرأة مراد نیست.

معلول هم گاهی به معنای آن‌هایی که آفت جسمی دارند. عرفا هم الان به هر مریضی نمی‌گویند معلول. معلول یک قسمی از افراد است که دچار ناتوانی جسمی هستند. بله ذکر خاص بعد از عام که اشکال ندارد. شاید هم مراد از معلول من به علةٌ است یعنی من به عذر من به علة.

روایت سوم: معتبره اسحاق بن عمار.

[سؤال: ... جواب:] اسماعیل بن عبدالخالق را نجاشی توثیق کرده.

روایت سوم: معتبره اسحاق بن عمار: سألت اباالحسن علیه السلام عن المتمتع اذا کان شیخا کبیرا او امرأة تخاف الحیض یعجل طواف الحج قبل ان یأتی منی؟ قال نعم من کان هکذا یعجل. کسی که این‌طور هست یعنی شیخ کبیر است امرأة تخاف الحیض است تقدیم می‌دارد طواف را.

گفته می‌شود که این مفهوم دارد. مفهومش این است من لم‌یکن هکذا لایعجل.

این هم ممکن است کسی بگوید که من کان هکذا یعجل امر می‌کند به تعجیل. کسی که این‌طور هست باید مقدم بدارد. اما دیگران نه؛ باید مقدم بدارد نیست. دیگران می‌توانند مقدم بدارند؛ آن هم چه بسا مکروه هم هست.

ولی این توجیه درست نیست. چون شیخ کبیر که باید ندارد. شیخ کبیر است؛ چه بایدی؟ شیخ کبیر، لاباس است. باید ندارد.

[سؤال: ... جواب:] شیخ کبیر است. شما یاالله زودتر اعمال حجت را اعمال کن [انجام بده]. می‌گویی یاالله یعنی چی؟ شما لطف می‌کنید به من جواز تقدیم را بگویید. اما یاالله پیرمرد زودتر طواف را انجام بده. این عرفی نیست.

روایت چهارم: صحیحه علی بن یقطین سمعت ابالحسن الاول علیه السلام امام کاظم علیه السلام لاباس بتعجیل طواف الحج و طواف النساء قبل الحج، قبل خروجه الی منی، قبل الحج یعنی قبل الوقوفین. این‌که مطلق است اما بعدش قید زده. و کذلک من خاف امرا لایتهیأ له الانصراف الی مکة و همین‌طور کسی که خوف دارد از چیزی که دیگر شرائط فراهم نیست که به مکه بر گردد بعد از منی. ان یطوف و یودّع البیت ثم یمرّ کما هو من منی اذا کان خائفا. از همان منی برود به شهر خودش.

این جمله دوم قرینه می‌شود بر این‌که اطلاق ندارد جمله اول. و الا اگر لاباس بتعجیل طواف الحج و طواف النساء قبل الحج قبل خروجه الی منی مطلقا بود چرا بعد قید زد؟ من خاف امرا لایتهیأ له الانصراف الی مکة.

[سؤال: ... جواب:] آن اولی هم جمیع اعمال است: طواف الحج و طواف النساء. ... اوی هم طواف الحج و طواف النساء را گفت لاباس تقدیم. بعد همین‌ها را هم گفت اگر خائف باشد لاباس بتقدیم. معلوم می‌شود جمله اول هم قید دارد. این هم می‌شود جمله شرطیه اذا کان خائفا. جمله شرطیه را که آقایان قائل به مفهوم هستند مطلقا حالا مفهوم مطلق نداشت مفهوم فی الجملة‌ که دارد مسلم. ان کان العالم عادلا فاکرمه اگر مفهوم مطلق نداشت که ان لم‌یکن عالما فلایجب اکرامه مطلقا فی الجملة که دیگه مفهوم دارد. یعنی می‌فهماند عالم مطلقا وجوب اکرام ندارد و الا لغو بود بگوید اذا کان العالم عادلا فاکرمه. اینجا هم پس معلوم می‌شود مطلقا جواز تقدیم نیست. و الا لغو است بگوید اذا کان خائفا.

[سؤال: ... جواب:] صدر شد معذور. ... اگر بنا باشد که در صدر بگویید شامل مختار می‌شود لغو می‌شود قید اذا کان خائفا در ذیل.

[سؤال: ... جواب:] ان یطوف و یودع البیت. ... طواف وداع که مستحب است. ... این‌که لاباس اذا کان خائفا آن واجبات حج را دارد می‌گوید. همآن‌که قبلا هم گفت که لاباس بتعجیل طواف الحج و طواف النساء.

روایت پنجم:

روایت صفوان عن یحیی الازرق سألته عن امرأة تمتعت بالعمرة الی الحج ففرقت من طواف العمرة و خافت الطمس قبل یوم النحر أ یصلح لها ان تعجل لها طواف الحج قبل ان تأتی منی؟ قال: اذا خافت ان تضطر الی ذلک فعلت. اگر خوف حیض دارد تقدیم بکند طواف را. مفهومش این است که اگر خوف حیض نداشت تقدیم نکند.

[سؤال: ... جواب:] أ یصلح لها نه أ یجب علیها. ... نخیر؛ کی گفته؟ مرأة‌ای که تخاف الحیض جائز است تقدیم کند واجب نیست. ... نشود؛ نائب می‌گیرد. ... این دیگه ظهور ندارد اذا خافت ان تضطر الی ذلک فلتفعل. فعلت یعنی همان کاری که تو باید گفتی بکند؛ همین که گفتی أ‌یصلح له ان تعجل طوافها. آیا می‌تواند تقدیم کند طواف را؟ امام فرمود اگر خوف حیض دارد بکند. یعنی می‌تواند این کار را بکند.

[سؤال: ... جواب:] بله خوف حیضی که قطع نشود تا روز آخری که در مکه هست. و الا خوف حیض دارد ولی حالا تا کاروانش تا بیست و چندم در مکه هستند. این هر چی هم حیض بشود دیگه تا آخر که ادامه ندارد. بله او که اضطرار نیست؛ خوف حیض است ولی اضطرار نیست. اضطرار این است که خوف دارد تا آخر حیض دارد نتواند کاری بکند.

در تهذیب و وسائل این‌طوری دارد: صفوان بن یحیی الازرق. بجای صفوان عن یحیی الازرق دارد صفوان بن یحیی الازرق. ولی این قطعا اشتباه است؛ چون ما اصلا صفوان بن یحیی الازرق نداریم. این،‌ صفوان عن یحیی الازرق است. همان‌طور که در وافی هست که از تهذیب نقل می‌کند. در منتهی هم هست. به نظرم می‌آید حالا فراموش کردم نگاه بکنم در منتقی الجمان هم صفوان عن یحیی الازرق است. که او اصلا خط شیخ طوسی پیشش بوده. تهذیب به خط شیخ طوسی پیشش بوده. اگر آقایان منتقی الجمان هست نگاه کنند. ما یقین داریم این صفوان بن یحیی الازرق اشتباه است. زیاد این سند تکرار شده در کتب اربعه: صفوان عن یحیی الازرق.

پس مهم این یحیی الازرق است که ببینیم کی هست؟

یحیی الازرق مشترک است بین یحیی بن عبدالرحمن بن الازرق که ثقه است و یحیی بن حسان الازرق که توثیق خاص ندارد. ما قبلا بحث کردیم. آقای خوئی می‌فرمود یحیی بن عبدالرحمن صاحب کتاب و معروف است و منصرف است اطلاق یحیی الازرق به او. ما نپذیرفتیم. گفتیم شیخ صدوق اصلا سند که ذکر می‌کند می‌گوید و ما کان فیه عن یحیی الازرق فقد رویته عن فلان عن فلان عن یحیی بن حسان الازرق. یحیی الازرق را منصرف می‌داند به یحیی بن حسان.

ولی ما مشکل نداریم. چرا؟ برای این‌که یحیی بن حسان را چکار داریم. همین یحیی الازرق مروی‌عنه صفوان است. هر کی هست. ابن عبدالرحمن است؛ ابن حسان است. عن صفوان عن یحیی الازرق. و هر کسی که صفوان از او نقل کند به شهادت شیخ طوسی در عده ثقه است.

و لذا این سندش هم درست می‌شود.

روایت آخر را هم عرض کنم. روایت علی بن ابی حمزة عن ابی بصیر: رجل کان متمتعا و احل بالحج. قال: لایطوف بالبیت حتی یأتی عرفات. فان هو طاف قبل ان یأتی منی من غیر علة فلایعتد بذلک الطواف.

دلالت صریح است. اگر بدون عذر طواف کند قبل از خروج از منی این طواف باطل است.

بله، سندش علی بن ابی حمزة بطائنی است که البته ما استصحاب وثاقت کردیم.

بعضی‌ها بخاطر این‌که این یونس بن عبدالرحمن که از اصحاب اجماع است این روایت را نقل کرده این روایت را قبول کردند.

ولی ما نظریه اصحاب اجماع را قبول نداریم. که اگر در سند یکی از اصحاب اجماع بود این دیگر حدیث صحیح خواهد بود، اجمعت الاصابة علی تصحیح ما یصح عنهم. ما این را قبول نکردیم. گفتیم اجمعت الاصابة‌ علی تصحیح ما یصح عنهم یعنی اجماع بر خوب بودن خود این اصحاب اجماع است. یونس بن عبدالرحمن اجماع داریم بر فقاهتش بر جلالتش. اما از جهات دیگر سند را باید بررسی کنیم.

یقع الکلام در این‌که چه کنیم بین این دو طائفه روایات؟ چطور جمع کنیم ان‌شاءالله فردا بررسی می‌کنیم.